

چرا هر لحظه در نفس و بالند
 چرا گشتند آخر مختلف حال
 که تنها فتنه کاه زوجه
 ز نون کسیت ادا نگرش
 که با لاد که شب از خانه
 که شوی خود در زیر افلاک
 که نهنگ با بی یک نفس درین
 هر چه آمده کن دیار هرگز
 شده بیک چیز از حکم صورت

کواکب کو هم این کما گند
 هم در جاو سیر دلون و اشغال
 جواد در بعضی دکاه او چند
 دل جی ز بیم شد آخر بر این
 هم آنچه بر او کردانی ساده
 عناصر است با د آتش خاک
 طایم بر یک از مرکز جوش
 چهار اعداد در طبع هرگز
 مخالف هر کجی در ذات و صورت

تمشیل

بماد انکلیات آنکاه حیوان
 ز صورت کشته نازق صوفیانه
 بجات الیستاده و کشته سخن
 نبات از قهر بر پا ایستاده
 بی ابقاء نوع و جنس و اشخاصی
 مراد او روز و شب کشته طلبکار

موالید را کانه کشته زیشان
 بسواران آماده در میانه
 همه از حکم و امر فرد داور
 جماد از قهر بر خاک او افتاده
 شرف جانوز از صدق و اخلاقی
 همه از حکم داور داده اقرار

قاعد فی نقل کلام

که قادر در لایه بر اند باز قادر
 هر آنچه آید به آخر نبینش بر بین

باصول خنسی که به نیک بکنر
 چهار اسرار سر در خنسی بر بین

عطا در وقت در بوزاد خوش
 ذنب چنان را سینه یک عصفه بکنید
 شود با آفتاب آنکه هر جا بل
 ز نقد بر عزیز کو عظیم است
 هر آینه که در عینت حاصل
 که با صلح دیدیم از خلق انبیین
 نباشند در وجود بر تو بهرام

چو زهره نو ز سحران ساخت خوش
 شمر جزایم جنسی خود دید
 قمر را بدیند و چهار آمد منازل
 بلای و در هر روز انقد است
 اگر در فکر کرد در سر کاسل
 کلام حق همه ناطق بدین است
 و جمله پسته دارد حکمت انجام

تمشیل

فلک را بکنند از حکم جبار
 از کوه بید که از شعله غریب است
 ز حکم و امر حق کشته سبزه
 بگردش موز شنبه چرخ چرخ
 در آتش کل کفند بکفرون دیگر
 ز نیک اسناد از نیک کار خدای

در لایحه بکنند در اصل این کار
 منجم خنسی ز ایمانی غلب است
 نسی بلند بر این چرخ مدور
 نو کوه است این افلاک در و آ
 در و هر لحظه در ناطق داور
 هر آنچه در مرکب او در زمان است

کواکب